

خواهر شکسپیر . صفورا نوربخش

ویرجینیا وولف و آغاز نقد فمینیسم*

هفتاد و چهار سال پیش در پاییز سال ۱۹۲۸ ویرجینیا وولف در دو نوبت سخنرانی در دو کالج نیوهام Newnham و گرتن Girton برای دانشجویان زن که به تازگی به دانشگاه راه یافته بودند، دربارهٔ زن و داستان سخن می‌گوید. عنوان سخنرانی او اتاقی از آن خود است. وولف می‌گوید:

«اما شاید شما بگویید ما از تو خواستیم دربارهٔ زن و داستان سخن بگوییم. این چه ربطی به اتاقی از آن خود، دارد؟ سعی می‌کنم توضیح دهم. وقتی که از من خواستید تا دربارهٔ زن و داستان سخن بگویم در کنار رودخانه نشستم و دربارهٔ این کلمات و معانی آنها فکر کردم. معنی این کلمات می‌تواند سخنی چند دربارهٔ فنی برنی Fanny Burney، سخنی چند دربارهٔ جین آستین Jane Austen، تجلیل از برونته‌ها، حرف بامزه‌ای دربارهٔ دوشیزه میتفورد Miss Mitford، سخن محترمانه‌ای دربارهٔ جورج الیوت George Eliot، اشاره‌ای به خانم گسکل Miss. Gaskell باشد و کار به پایان می‌رسد. اما در نگاه دوم کلمات آنقدرها هم ساده به نظر نمی‌آیند. عنوان زن و داستان شاید از نظر شما به

معنی زن و ساختگی بودن اوست؛ یا شاید به معنی زن و داستانی است که او می نویسد؛ و یا شاید به معنی زن و داستانی است که درباره او نوشته شده است؛ و یا شاید هر سه این معانی به نحو غریبی با هم ترکیب شده اند و شما از من می خواهید که اینگونه آنها را بررسی کنم. اما هنگامی که من به این شکل اخیر در مورد موضوع فکر می کنم، که جالبترین شکل موجود هم هست، می بینم که تنها یک نتیجه خطرناک به همراه دارد، اینکه هرگز نخواهم توانست نتیجه ای بگیرم. هرگز نخواهم توانست اولین وظیفه یک سخنران را به جا آورم و پس از ساعتی سخنرانی هسته ای از حقیقت ناب را در اختیار شما قرار دهم تا در میان اوراق دفترچه هایتان ببیچید و تا ابد در طاقچه نگهدارید. تنها کاری که از عهده من بر می آید این است که عقیده خود را درباره نکته کوچکی متذکر شوم، زنی که می خواهد بنویسد باید پول و اتاقی از آن خود داشته باشد.»

بدین ترتیب ویرجینیا وولف با اتاقی از آن خود، که یکسال پس از سخنرانی او با همین عنوان به چاپ می رسد، زیر بنای نقد نوینی را می گذارد. اگر چه تکیه وولف بر محرومیت های مادی و عدم استقلال زنان است، نگاه وولف، تاریخ، طبقه اجتماعی، محرومیت های تحصیلی و حرفه ای، روانشناسی زن و مرد، نقد ارزش های غالب، نقد عینیت، نقد یگانگی حقیقت را نیز در بر می گیرد.

البته با توجه به اطلاعات تاریخی اندکی که در اختیار او قرار دارد و با توجه به اینکه او آغازگر تفکر جدیدی است و از پشتوانه سنت محروم، وولف تنها با نگاهی گذرا نقشه نقد نوین را ترسیم می کند.

با این وجود پس از گذشت هفتاد و چهار سال، پس از اینکه اظهار نظر شخصی و متواضعانه وولف جای خود را به انبوهی نظریه و نقد جدی و آکادمیک داده است، هنوز تأملات، پرسشها و حدسیات اتاقی از آن خود اساس جدیدترین نظریه ها و نقدهایی است که مفهوم زن را محور گفتمان قرار می دهد.

اما انتخاب ویرجینیا وولف و اتاقی از آن خود به عنوان محور سخنرانی امروز من درباره نقد و نظریه پردازی فمینیسم دلایل دیگری نیز دارد. اول اینکه کتاب اتاقی از آن خود هنوز به فارسی ترجمه نشده است و متأسفانه بسیار ناشناخته مانده است. دوم اینکه نسبت به نقد بسیار گسترده، جاه طلبانه و مفصل سیمون دو بووار در جنس دوم که بیست سال پس از اتاقی از آن خود، به چاپ رسیده است، اگر چه مختصرتر، ولی متمرکزتر و

خواندنی تر است. متمرکزتر زیرا وولف همانطور که در نقل قول او شنیدید درباره زن و داستان یا به عبارتی زن و ادبیات سخن می گوید و اگر چه حاشیه های گوناگونی را دنبال می کند، باز هم به موضوع اصلی خود باز می گردد. خواندنی تر، زیرا وولف نویسنده است و نه فیلسوف. در واقع وولف یکی از شاخص ترین زنان نویسنده قرن و یکی از سردمداران مدرنیسم است. بنابراین نثر وولف برخلاف نثر بسیار آکادمیک، مشکل و جدی دو بوار نثری داستانی، شخصی، خلاق و طنزآمیز است. وولف خوب می داند که چگونه مخاطب را، خصوصاً مخاطب شکاک و مخالف را، به درون فضای نوشته خود بکشاند و با دقت و ظرافت او را خلع سلاح کند.

وولف:

«به هر حال وقتی موضوعی بحث برانگیز است - مثل هر موضوعی در رابطه با جنسیت - نمی توان به گفتن حقیقت امیدوار بود. بلکه تنها می توان نشان داد که چه چیز باعث شده چنین عقیده ای به وجود آید و تنها به مخاطبان خود این شانس را داد که با توجه به محدودیتها، تعصبا و خصایص فردی سخنران نتیجه گیری کنند. در اینجا داستان بهتر از واقعیت می تواند بیانگر حقیقت باشد...»

آکسبریج یک اسم داستانی است. فرنهایم هم همینطور. (من) تنها یک اصطلاح مناسب است برای کسی که وجود خارجی ندارد. دروغ از لبهای من جاری می شود اما شاید حقایقی هم با آن آمیخته باشد. این وظیفه شماست که این حقایق را بیابید و تصمیم بگیرید که آیا هیچ کدام ارزش نگه داشتن دارد یا نه. و اگر نداشت البته شما می توانید همه آن را در سطل زباله بریزید و فراموش کنید.»

داستان وولف داستان زن نویسنده ای است که موضوع زن و نوشتن را هم در ذهن خود و هم در دنیای پیرامون خود دنبال می کند. در این جستجو و در جریان سیال ذهن زن، واقعیت و خیال در هم می ریزد و حقیقت با حدس و گمان و پرسش عجین می شود. در واقع می توان گفت که انقلابی ترین وجه اتاقی از آن خود، در هم ریختن یک نظام غالب (حاکم) و واحد است و اینکه وولف با بهره گیری از فنون ادبی یعنی استعاره، کنایه، اشاره و طنز موفق به شکستن قالبهای نوشتاری، فکری و اجتماعی می شود.

اگر چه مسئله زن و محرومیتهای فردی و اجتماعی او پیش از وولف و در طی قرون متعددی مطرح می شود، وولف اولین کسی است که محرومیتهای زن و مشکلات او را

تنها کاری که از عهده من بر می آید این است که عقیده خود را درباره تکتۀ کوچکی متذکر شوم. زنی که می خواهد بنویسد باید پول و اتاقی از آن خود داشته باشد.

در تقابل با گفتمان های غالب (dominant discourses) و پیش فرضها (a priori) بررسی می کند. در نتیجه نقد وولف اگر چه مختصر ولی نقدی بنیادین است. برای تبیین این مسئله کافی است کمی به عقب برگردیم و نوشته مری ولستون کرافت، احقاق حقوق زن را که در سال ۱۷۹۲ یعنی ۱۳۰ سال پیش از اتاقی از آن خود به چاپ رسیده است مرور کنیم. ولستون کرافت اگر چه لیبرالیسم فردگرای معاصر خود را نقد می کند و نشان می دهد که غرض از فرد و حقوق او، مرد و حقوق وی است، در نهایت نقش زن و مطالبات وی را از لیبرالیسم فردگرا در همان چهار چوبهای مرد مدار و سنتی دنبال می کند. برای مثال وی می گوید:

«در مدارس دولتی، برای مبارزه با اشتباهات ناشی از جهل باید به زنان مقدمات آناتومی و پزشکی تدریس شود که نه تنها از سلامت خود مراقبت کنند بلکه بتوانند با عقل و درایت از نوزادان، والدین و شوهرانشان پرستاری کنند.»

البته شاید شما بگویید که گفته ولستون کرافت برای زمان خود انقلابی است. اما تعبیر من از انقلابی بودن وسعت دید است، و وسعت دید ولستون کرافت انقلابی نیست چرا که او نمی تواند به جز ساختار اجتماعی موجود و حاکم بر زندگی خود تصور دیگری داشته باشد. عدم موفقیت ولستون کرافت به عنوان داستان نویس هم ناشی از همین مسئله است.

مری داستانی که ولستون کرافت در سال ۱۷۸۸ می نویسد داستانی غم انگیز است از زنی که علی رغم قدرت تفکر، در چنگال محدودیتهای اجتماعی و ناراحتی های روحی و روانی ناشی از آن اسیر می شود. جالب اینجاست که ولستون کرافت در مقدمه ای که برای مری می نویسد کلیشه های جنسیتی موجود در ادبیات معاصر خود را نقد می کند و در عوض می خواهد شخصیتی از زنی متفاوت ارائه دهد؛ زنی که قادر به تفکر است و از



لئونارد وولف و وینا اسکوبل وست، ۱۹۳۵، عکس از ویرجینیا وولف.

حقوق و آزادیهای فردی خود آگاهی دارد. اما نشان دادن زنی متفاوت در گروه تصور نقطه نظری متفاوت است و این تصور برای ولستون کرافت که خود در چنگال محدودیت‌های اجتماعی و ناراحتی‌های روحی و روانی ناشی از آن اسیر شده است، غیرممکن است.

در واقع این خود یکی از حقایقی است که وولف در اتاقی از آن خود عنوان می‌کند، اینکه چگونه اثرات روحی و روانی محرومیت‌های اجتماعی و فرهنگی زن جلوی خلاقیت و خیال او را می‌گیرد و در مقابل خشم و نفرت و افسردگی و تلخی را جایگزین می‌کند. درست به همین خاطر است که وولف، جین آستین را یکی از بزرگترین نویسندگان زن می‌داند و رمانهای او خصوصاً غرور و تعصب را معجزه می‌نامد.

«اوزنی است که در حول و حوش ۱۸۰۰ یعنی در زمان کرافت بدون نفرت، بدون تلخی،

بدون ترس، بدون اعتراض، بدون موعظه، می نویسد. و این در حالی است که آستین در اتاق نشیمن خانوادگی و علی رغم تمام وابستگی ها، وظایف و محدودیتهای زنی از طبقه متوسط با درآمد نه چندان قابل توجه، می نویسد.

به گمان من آنچه معجزه آستین را با انقلاب وولف به هم پیوند می زند تسلطی است که از طریق طنز و کنایه در کلام هر دو ایجاد می شود. غرور و تعصب با این جمله مشهور آغاز می شود:

«این حقیقتی است که همه پذیرفته اند، مرد مجردی که ثروت خوبی هم دارد مسلماً به دنبال همسر می گردد.» وولف در اتفاقی از آن خود می گوید:

«به یاد آن مرد پیر افتادم که حالا مرده اما اسقف بود و اعلام کرد که غیرممکن است زنی در گذشته، حال، و آینده نبوغ شکسپیر را داشته باشد. او در این باره به روزنامه ها نوشت. اسقف همچنین به خانمی که برای کسب اطلاع به او رجوع کرده بود گفت که گربه ها در واقع به بهشت نمی روند اگر چه چیزی شبیه به روح دارند. عجب تفکرات عالمانه ای! گربه ها به بهشت نمی روند. زنان نمی توانند نبوغ شکسپیر را داشته باشند.»

لبخند زیرکانه و پنهانی جین آستین و تمسخر وولف موانع و محدودیتهای ناچیز و بی مقدار می کند و به نیروی خلاقیت و خیال امکان عمل می دهد. الیزابت بنت همان شخصیتی است که ولستون کرافت توانایی خلق او را نداشت؛ دختری از یک خانواده متوسط که علی رغم محدودیتهای اجتماعی، از استقلال فکری خود دفاع می کند و حاضر نیست صرفاً به خاطر پول و مقام اجتماعی ارزشهای شخصی و خانوادگی خود را زیر پا بگذارد. جودت خواهر خیالی شکسپیر، مخلوق ذهن وولف و شخصیتی داستانی است تا به همفکران اسقف پیر نشان دهد که نبوغ بدون امکان پرورش و آزادی استفاده از آن هرگز شناسایی نخواهد شد.

اما هدف من از مقایسه ولستون کرافت با آستین و وولف، بی ارزش کردن تلاش ولستون کرافت و زنان بسیاری که پیش از او و پس از او برای احقاق حقوق زنان زحمت کشیده و بهای گزافی پرداخته اند نیست. وولف درباره ولستون کرافت می نویسد:

«زندگی مری ولستون کرافت یک تجربه بود، یعنی تجربه ای از تعریف تازه ای از زن. زن متفکر مستقل، زن نویسنده حرفه ای. و این تجربه در زمانی شکل می گیرد که زن

کوچکترین استقلال شخصی از خود ندارد. به عبارت دیگر زندگی ولستون کرافت بسیار انقلابی‌تر از زندگی آستین و حتی زندگی وولف است و شاید به همین خاطر است که مصاعب روحی و روانی او که در نهایت مانع خلاقیت او می‌شود بسیار شدیدتر از مشکلاتی است که آستین و وولف با آن مواجه می‌شوند.

بهر حال ولستون کرافت، آستین و وولف هر سه جزوی از یک جریان واحدند.

ولستون کرافت و زنان به نفع حقوق زن، پیش از او و پس از او امکان تحصیل، امکان مالکیت، امکان حق رأی و بسیاری امکانات اجتماعی و فردی دیگر را برای زنان به وجود می‌آورند.

آستین و نویسندگان زن قرن هجده و نوزده نه تنها زن را به عنوان نویسنده حرفه‌ای وارد عرصه ادبیات می‌کنند، زنی که در ازای نوشتن صاحب درآمدی هر چند ناچیز می‌شود، بلکه نقطه نظر زن و ارزشهای متفاوت او را در نوشته‌ها و داستانهای خود ثبت می‌کنند.

ولف و با اندکی فاصله دوبار، انقلابی را آغاز می‌کنند که زنان متفکر، منتقد و نظریه پرداز پس از آن دوه نیم می‌رسانند. این انقلاب که نقد فمینیسم نام دارد بررسی و شناخت تاریخی و اجتماعی حرکت زن به صورت یک جریان فکری موجه در تضاد با گفتمان‌های غالب مرد مدار و نشان دادن حضور نادیده گرفته زن و نقطه نظر پنهان و حذف شده او است که لاجرم اعتبار کلیه دانش مرد مدار را به چالش می‌گیرد. به تدریج نقد فمینیسم در همه عرصه‌های علم رخنه می‌کند و رشته‌های گوناگون دانش را بازبینی و بازنویسی می‌کند تا فضایی برای زن و نقطه نظر او ایجاد کند.

اجازه بدهید تا تعریف نقد فمینیسم را با بازگشت به وولف و اتافی از آن خود تبیین کنم. شخصیت داستانی اتافی از آن خود برای تحقیق درباره زن و داستان خصوصاً یافتن جوابی برای اینکه چرا زن پیش از قرن هجدهم، مثلاً در عصر الیزابت در عرصه ادبیات حضوری ندارد، به کتب تاریخی مراجعه می‌کند. اما وقتی او کتاب تاریخ انگلستان نوشته پروفیسور ترولین Trevelyan را که آخرین کتاب تاریخی موجود است ورق می‌زند با کمال تعجب در می‌یابد که تاریخ حرف زیادی درباره زن نمی‌زند و تنها نکاتی مختصر درباره زور و ستمی که به زن روا می‌شود مطرح می‌کند. مثلاً اینکه کتک زدن زن در اواخر قرن پانزده امری طبیعی بوده و جزو حقوق مرد به حساب می‌آمده

است و یا اینکه زن حتی تا اواخر قرن هفده حق انتخاب همسر خود را نداشته و شوهر مالک زن و حاکم مطلق وی بوده است.

حضور کم رنگ زن در تاریخ یک پرسش بنیادین را برای وولف مطرح می کند. اینکه منظور پروفیسور ترولین (یا تاریخ نویس مرد) از تاریخ چیست. برای جواب دادن به این پرسش وولف سر فصل های پروفیسور ترولین را مرور می کند: «نظام اربابی و شیوه های

کشاورزی، سیستمین ها اگرهمی از راهب های کاتولیک و گله داری، جنگهای صلیبی، دانشگاه، مجلس عوام، جنگهای صد ساله، جنگهای رز، محققین رنسانس، از میان رفتن صومعه ها، کشمکش های ارضی و مذهبی، منشاء قدرت دریایی انگلستان، جنگ آرمادا...» با این کار وولف در کمتر از دو صفحه نوشته معلوم می کند که تاریخ گزیده ای مرد محور از واقعیات است و ارزشهای خاصی را مقدم می داند. از این رو وولف از دانشجویان زن می خواهد تا تاریخ نانوشته زن را بنویسند.

«زندگی یک زن معمولی عصر الیزابت حتماً باید در بسیاری از جاها پراکنده باشد و می توان آن را جمع آوری کرد و به صورت کتاب در آورد. در حالی که در لا به لای قفسه ها به دنبال کتابهای نانوشته می گشتم، فکر کردم چنین پیشنهادی، یعنی بازنویسی تاریخ به دانشجویان دانشگاههای

بنام بسیار جاه طلبانه است و فراتر از جرأت و جسارت من، اگر چه هنوز هم معتقدم که تاریخ آنگونه که هست کمی عجیب، غیرواقعی و یک جانبه به نظر می رسد. اما چرا نباید از آن ها خواست که ضمیمه ای برای تاریخ بنویسند؟ و البته به آن اسم نامعلومی بدهند که زنان بتوانند بدون اسائه ادب در آن حضور پیدا کنند؟»

وولف بسیار زیرکانه و با طنز و طعنه ای گزنده، فقط در چند جمله پیشنهاد انقلابی خود



ویرجینیا و خواهرزاده هایش

را مطرح می‌کند و پایه تفکرات، پژوهش‌ها و نقدهای بعدی فمینیسم را می‌ریزد. بازنویسی تاریخ لاجرم به بازنویسی همه علوم منجر می‌شود و دانشجویان دانشگاه‌های بنام را در گیر پروژه‌ای بسیار جاه طلبانه‌تر از آنچه وولف تصور آن را می‌کرد می‌کند. یکی دیگر از مهمترین نکات نقد وولف که از اصول نقد فمینیسم هم هست، شناسایی مرد محوری به صورت یک نظام همه گیر، همه جانبه و غالب است. وولف در لا به لای صفحات اتاقی از آن خود این مسأله را بارها و بارها گوشزد می‌کند. هر طرف که شخصیت داستانی وولف می‌چرخد نگاه و ارزشهای مردانه غالب است.

از عناوین تاریخی تا عناوین روزنامه محلی تا دانشگاهی که در کتابخانه آن و در کلاسهای هر دو به روی زن بسته است، تا موزه بریتانیا و کتابهای مغرضانه‌ای که استادان و محققان مرد آن درباره زن نوشته‌اند تا خیابانهای لندن همه و همه خبر از یک چیز می‌دهد. به گفته خود وولف: «حتی مسافری از سیاره دیگر هم خیلی زود با نگاهی سطحی به روزنامه محلی متوجه خواهد شد که انگلستان زیر نفوذ پدر سالار است.»

این نکته هنوز هم تا به امروز نکته‌ای بسیار تکان دهنده، انقلابی و زیر بنایی است و انفجاری را که نقد فمینیسم در دنیای معاصر پدید آورده توجیه می‌کند. هنوز هم نظریه پردازان فمینیسم با این مسئله درگیر هستند که چگونه می‌توان یک نظام را، با توجه به همه ابعاد و عملکردهای آن تغییر داد. آیا واقعاً عملی است یا نه؟

یادآوری حضور نادیده گرفته زن یکی دیگر از موفقیت‌های وولف در پایه‌ریزی نقد نوین فمینیسم است. قبلاً دیدیم چگونه وولف در بازنگری تاریخ این مسئله را مطرح می‌کند. اما شاید به یادماندنی‌ترین کار وولف خلق جودت، خواهر خیالی شکسپیر است. با این کار وولف زن هنرمند و متفکر را که وجود او قرن‌ها بلکه هزاره‌ها سرکوب شده، حذف شده و انکار شده است، برای همیشه در اذهان خوانندگان خود و در لا به لای نوشته خود زنده نگاه می‌دارد، زنی که نبوغ برادرش را داشت اما امکان رشد و استفاده از این نبوغ هرگز به وی داده نشد. در پایان داستان جودت، وولف یادواره مناسبی برای همه زنانی که استعدادهایشان عقیم ماند و به هدر رفت می‌نویسد:

«با این وجود وقتی می‌خوانیم که جادوگری را سر به نیست می‌کنند، یا زنی جن زده شده و یا زن خردمندی دارو و دوا می‌فروشد، یا حتی مردی مادر فوق‌العاده‌ای دارد،

اینجاست که فکر می‌کنم می‌توانیم ردپای نویسنده گم شده یا شاعر سرکوب شده یا جین آستینی خاموش یا امیلی برونته‌ای که به خاطر شکنجه استعدادش سر به بیابان گذاشته را پیدا کنیم. به راستی حدس من تا به آنجا پیش می‌رود که فکر می‌کنم گمنام (Anon) که آنهمه شعر را بدون امضا نوشته است اغلب زن بوده. به گمانم ادوارد فیتز جرالده بود که گفت زن اشعار عامیانه و لالایی‌ها را سرود تا بچه‌هایش را بخواباند و یا زمان نخ ریسی و طول شب زمستانی را کوتاه‌تر کند.»

پس از وولف البته نقد فمینیسم زنان بسیاری را که نوشته‌ها، تفکرات، هنرها و استعدادهایشان برای مدت طولانی نادیده گرفته شده بود از زیر غبار غفلت و فراموشی بیرون کشید. مری ولستون کرافت که خودش تا قرن بیستم ناشناخته مانده بود، از زمره این زنان است. این وجه باستان شناسانه فمینیسم هنوز هم حائز اهمیت است زیرا اگر چه در ۴۰ سال گذشته کشفیات زیادی در این زمینه شده هنوز هم خصوصاً در کشورهای غیر غربی از جمله کشور ما زنان بی‌شماری گمنام مانده‌اند و به دست آوردهای آنان در رابطه با فرهنگ و ادب و تاریخ بی‌توجهی شده است.

این سه اصل زیر بنایی فمینیسم یعنی بازنگری علم، شناسایی نظام پدرسالار، یادآوری حضور نادیده گرفته زن تنها خلاصه‌ای از دست آورد وولف در پایه‌ریزی نقد فمینیسم است.

در این مجال کم امکان بررسی نقش وولف در شروع حرکت‌های مدرنیسم و پسامدرنیسم، خصوصاً در تقابل با حقیقت واحد، رئالیسم، زمان خطی و پایان قطعی نیست. اما از آنجا که نقد ادبی فمینیسم نیز از وولف و اتاکی از آن خود آغاز می‌شود، می‌خواهم چهارچوب‌های آن را نیز مشخص کنم. در نقد ادبی فمینیسم بازنگری علم (به طور کلی) به بازنگری ادبیات (به طور خاص) منتهی می‌شود. بازنگری ادبیات یعنی بازنگری ارزش‌هایی که ادبیات را شکل می‌دهد.

وولف:

«از آنجا که رمان رابطه‌ای با زندگی واقعی دارد، ارزشهای آن تا حدودی ارزشهای زندگی واقعی است. اما مسلم است که ارزشهای زن با ارزشهای ساخته و پرداخته جنسیت دیگر متفاوت است. طبیعتاً چنین است ولی با این حال این ارزشهای مردانه است که غالب می‌شود...»

به نظر منتقد این کتاب مهمی است، زیرا دربارهٔ جنگ نوشته شده، این کتاب بی‌اهمیتی است زیرا دربارهٔ احساسات یک زن در اتاق نشیمن حرف می‌زند. صحنه‌ای در میدان نبرد مهم‌تر از صحنه‌ای در مغازه است، همه جا با ظرافت تمام، تفاوت ارزشها ادامه پیدا می‌کند. بنابراین تمام ساختار رمان اوایل قرن نوزدهم متأثر از زن نویسنده‌ای است که ذهن او کمی منحرف شده و دید واضح او به خاطر تسلیم به قدرت حاکم و ارزشهای آن تغییر کرده است.»

۱۰۵

همانگونه که وولف تاریخ را با مطرح کردن ارزشهای زن بازنویسی می‌کند، ادبیات را هم با نشان دادن نگاه متفاوت زن متحول می‌کند. البته مثل همیشه وولف تنها بحث کلی و اولیه را باز می‌کند و وارد بسیاری از جزئیات نمی‌شود ولی همین نگاه کلی و اجمالی هستهٔ تمام بحثهایی است که پس از آن شکل می‌گیرد.

اولین نتیجهٔ نگرش جنسیتی وولف در نقد ادبی از بین بردن تقدس آثار معتبر ادبی است. اگر ارزشهای مرد محور تعیین کنندهٔ اعتبار یک اثر ادبی است، با تغییر ارزشها اثر ادبی می‌تواند ارزش گذشتهٔ خود را از دست بدهد و یا جایی برای اثر دیگری که نشان دهندهٔ ارزشهای دیگری است باز کند.

با فرو ریختن بنهای ادبیات راه برای نقد بازنمایی زن در ادبیات باز می‌شود. البته وولف در اتاقی از آن خود از نقد شخصیت‌های زن در ادبیات مردان اجتناب می‌کند ولی دوبار و پس از او کیت میله Kate Millet کلیشه‌های جنسیتی و زن ستیزی را در نوشته‌های بسیاری از مردان بنام نویسنده نقد می‌کنند و با تأکید بر حق خواننده و منتقد زن حقیقت مطلق را که آثار معتبر ادبی مدعی آن بودند زیر سؤال می‌برند.

اصل دیگر نقد ادبی فمینیسم که در اتاقی از آن خود مطرح می‌شود نقد ادبیات زنان در قالب یک سنت نوپا در تقابل با ادبیات و جامعهٔ مرد محور است. همانگونه که سنت و سابقه ادبی تاریخ ادبیات مردان را شکل می‌دهد، تاریخ ادبیات زنان را نیز به وجود می‌آورد.

وولف:

«بدون این پیش کسوتان، جین آستین و برونته‌ها و جورج الیوت نمی‌توانستند بنویسند. همانگونه که شکسپیر بدون مارلو و مارلو بدون چاوسر و چاوسر بدون آن شاعران گمنام نمی‌توانست بنویسد.»

اگر چه سابقهٔ ادبی زنان بسیار کوتاه‌تر و خلاصه‌تر از سابقهٔ ادبی مردان است، باز هم به

آنان کمک می‌کند تا به خودباوری برسند و علی‌رغم همهٔ سانسورها و مخالفتها، دیدگاهها و ارزشهای متفاوت خود را بیان کنند. اما هدف و وولف از مرور این سابقهٔ ادبی، نه تنها بها دادن به نوشته زنان نویسنده است، بلکه نشان دادن جدال مداوم زنان اهل قلم با تفکر یک بعدی و یک جنسیتی غالب است.

«بی تفاوتی جهان پیرامون که کیتز Keats و فلوربر Flouber و دیگر مردان هنرمند تحمل آن را نداشتند در مورد زن دیگر بی تفاوتی نبود بلکه خصومت و مخالفت بود. دنیا به او نمی‌گفت که اگر دلت می‌خواهد بنویس، برای من فرقی نمی‌کند. بلکه با قهقهه می‌پرسد می‌خواهی بنویسی؟ نوشتن تو به چه دردی می‌خورد؟»

«در مقابل این همه مخالفت و در میان جامعه‌ای کاملاً مرد سالار زن نویسنده چه نیوغ، استحکام و صداقتی لازم داشت تا بتواند به آنچه که می‌بیند و درک می‌کند محکم بچسبد و عقب‌نشینی نکند.»

پس از وولف زنان منتقد بسیاری در جهت بازنگری و درک سنت نویسندگی زنان تلاش کردند. زن دیوانه در اتاق زیر شیروانی (The Madwoman in the Attic) چاپ ۱۹۷۹ نوشتهٔ ساندرا گیلبرت و سوزان گابِر Sandra Gilbert and Susan Guber یکی از مهمترین بررسی‌ها دربارهٔ زنان نویسندهٔ قرن هجده و نوزدهم است که تفسیر منحصر به فردی از این سنت ارائه می‌دهد. به نظر گیلبرت و گابِر خلاقیت نه تنها همیشه معنایی مردانه داشته بلکه اصولاً از بدن مرد و وجود او برمی‌خاسته است. زنان در چهارچوب متون مردانه‌ای که خلاقیت زن را گناهی هولناک به حساب می‌آورد، قلم در دست می‌گیرند. از یک سو بیگانه با سنت ادبی مرد مدار و از سوی دیگر ناتوان از ابراز وجود مستقیم به عنوان یک زن، زنان نویسندهٔ قرن هجده و نوزده از استراتژیهای ناخودآگاه کمک می‌گیرند. آنان برای کنار آمدن با احساس متلاشی شدن و یافتن قدرت بیان خود زن هولناک و دیوانه را به تصویر می‌کشند که در واقع «بدل نویسنده و تصویر خشم و اضطراب اوست.»

همراه با حرکت گیلبرت و گابِر منتقدان و محققان فمینیست تلاش کردند تا قدرت، اهمیت، و سنت نوشتن زنان را مطرح کنند. در واقع به دنبال تعریف سنت نوشتن زنان، اصل باستان‌شناسانهٔ نقد فمینیسم که قبلاً نیز به آن اشاره کردیم به کار گرفته شد. به عبارت دیگر گام بعدی نقد ادبی فمینیسم در جهت کشف، انتشار دوباره و ارزیابی



لئونارد ورفلف.

رتال جامع علوم انسانی

نویسندگان گمنام و یا نویسندگانی که به آثار آنها بی توجهی شده بود، برداشته شد. از کیت شوپان Kate Chopan تا ربکا وست Rebecca West شهرت‌ها بازسازی شد و آثار معتبر ادبی زنان در تقابل با آثار معتبر ادبی مردان به وجود آمد. از سوی دیگر نقد ادبی فمینیسم رفته رفته حد و مرزهای ادبیات را از جهات دیگر نیز تغییر داد. مثلاً اشکال و سبک‌های بسیاری را در نوشته‌های زنان، خاصه زنانی که خود را نویسنده نمی‌دانستند، شناسایی کرد.

از این طریق نامه‌ها، یادداشت‌های روزانه، خاطرات، اتوبیوگرافی و شعرهای خصوصی

زنان به عنوان نمونه‌هایی از ابراز وجود و آگاهی زنان به ادبیات زنان راه یافت و نقد و بررسی شد. ویرجینیا وولف حتی در رابطه با این حرکت اخیر هم گام نخستین را برداشت. اوست که در اتاقی از آن خود نامه‌های دوروتی آوزبورن Dorothy Osborn را برای مخاطب خود می‌خواند و از استعداد و نبوغ نویسنده آن تجلیل می‌کند.

بدین ترتیب ویرجینیا وولف و اتاقی از آن خود شروع یک جریان فکری بسیار انقلابی است که به طور کلی نظریه‌پردازی فمینیسم و به طور خاص نقد ادبی فمینیسم را شکل می‌دهد.

در این فرصت کوتاه ممکن است بتوان تمام جزئیات این حرکت انقلابی را از جمله وجوه مشترک وولف با فمینیست‌های فرانسوی مکتب دیفرانس (Difference) سیکسو (Cixous) و اریگرای درباره تفاوت نوشته زن با نوشته مرد بررسی کرد. پس باید به همین بسنده کنیم که کتاب کوتاه اتاقی از آن خود نوشته ویرجینیا وولف بحث‌های متعددی را درباره نقد فمینیسم آغاز می‌کند و هنوز هم خواندنی و سؤال‌برانگیز است.

شیوه‌های نقد فمینیسم که به تدریج در طی ۴۰ سال اخیر به وجود آمده و متداول شده است همه بر پایه اصول و چهارچوبهایی است که درباره آن صحبت کردیم. اما در عین حال هر کدام از این شیوه‌ها مبتنی بر گفتمان‌هایی است که علوم انسانی را تعریف و تبیین می‌کند، از روانکاوی فرویدی گرفته تا مارکسیسم تا ساختارگرایی و پساساختارگرایی یا پسامدرنیسم. وجه اشتراک تمام این نقدها به طور کلی این است که جنسیت رد پای خود را در متون ادبی و تاریخ ادبی می‌گذارد و نقد فمینیسم نقش مهمی در تلاش برای پایان دادن به ستم‌دیدگی زن در دنیای خارج از متن ایفا می‌کند.


در پایان لازم است بار دیگر به وولف و اتاقی از آن خود بازگردم و از زبان وی گذشته را با حال و آینده پیوند بزنم.

«در لا به لای سخنرانی به شما گفتم که شکسپیر خواهری داشت؛ اما لازم نیست که در زندگی نامه شکسپیر به قلم سر سیدنی لی (Sir Sidney Lee) به دنبال او بگردید. افسوس که او جوان مرد و هرگز کلمه‌ای ننوشت. او در محلی که امروز اتوبوسها می‌ایستند، در تقاطع دو خیابان کسل (Castle) و الفنت (Elephant) مدفون است. ولی به اعتقاد من این شاعر که هرگز کلمه‌ای ننوشت و در تقاطع خیابان مدفون است، هنوز هم زنده است. او در من و شما و بسیاری از زنان دیگر که به خاطر مشغله‌های زیاد (شستن ظرفها و

خواباندن بچه‌ها) در اینجا حضور ندارند، زندگی می‌کند. او زنده است زیرا شاعران بزرگ هرگز نمی‌میرند و تنها به دنبال فرصتی می‌گردند تا باز هم در میان ما و در قالب انسانی راه بروند. امروز شما قادرید که این فرصت را به او بدهید. زیرا به اعتقاد من اگر ما یک قرن دیگر زندگی کنیم، و منظور من در اینجا زندگی مشترک ماست و نه زندگی کوچک و جداگانه فردی - و هر کدام سالی ۵۰۰ پوند درآمد و اتاقی از آن خود داشته باشیم - و اگر آزادی و جسارت داشته باشیم تا هر آنچه را فکر می‌کنیم بنویسیم؛ و اگر از اتاق نشیمن کمی فاصله بگیریم و انسانها را تنها در ارتباط با یکدیگر مشاهده نکنیم بلکه در ارتباط با واقعیت، آسمان و درخت و هر آنچه هست ببینیم؛ و اگر بتوانیم از ورای لولو خور خوره میلتن (Milton) لیا پدر سالار بزرگ‌انگه کنیم، زیرا هیچ انسانی قادر به نادیده گرفتن او نیست! و اگر با حقیقت روبرو شویم زیرا حقیقت این است که ما قادر نیستیم به کس دیگری تکیه کنیم بلکه تنها هستیم و با جهان واقعی رابطه داریم و نه فقط با دنیای زن و مرد، در این صورت فرصت لازم پیدا خواهد شد و شاعر مرده، خواهر شکسپیر، قالبی را که تهی کرده بود اشغال خواهد کرد و مانند برادر خود با بهره‌گیری از زندگی شاعران گمنامی که پیش کسوتان او بودند، به حیات باز می‌گردد.

اما بدون آمادگی، بدون تلاش از جانب ما، بدون عزمی راسخ که او امکان زندگی و نوشتن اشعارش را بیابد؛ این فرصت به دست نخواهد آمد و فقط انتظاری محال خواهد بود. اما من هنوز هم عقیده دارم که اگر ما برای زنده کردن او تلاش کنیم، حتی علی‌رغم فقر و گمنامی، این تلاش ارزنده است و نتیجه خواهد داد. ♦ ♦

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



مجموعہ انسانی و مطالعات فرہنگی
مجمع علوم انسانی